علل فروپاشی فرقه ی دموکرات آذربایجان در آذر 1325

خامه ای، انور

هنگامی که در 21 آذر 1325 پیشه‏وری و رهبران و افسران‏ فرقه‏ی دموکرات آذربایجان به آن سوی مرز گریختند،بهت و حیرت‏ همه را فرا گرفت.یک چنین شکست و گریزی باور کردنی نمی‏نمود. آخر دو روز پیش از آن،پیشه‏وری در رادیوی تبریز سخنرانی کرده و شعار داده بود که:«مرگ هست،بازگشت نیست!».از آغاز آذر 1325، همه جا تدارک جشن نخستین سالگرد تأسیس«حکومت خود مختار آذربایجان»را در همین روز می‏دیدند و از رژه‏ی باشکوه«ارتش‏ آذربایجان»به مناسبت آن سخن می‏راندند!!رهبران حزب توده چنان‏ از استحکام موقعیت خود مطمئن بودند که بر سر اشغال کرسی‏های‏ نمایندگی خیالی مجلس پانزدهم به جان هم افتاده بودند و می‏کوشیدند آن‏ها را از دست یکدیگر بربایند!آن‏گاه در عرض چند ساعت تمام این آرزوها و توهّمات بر باد رفت!

من شخصا از مرحوم ایرج اسکندری شنیدم که می‏گفت:«وقتی‏ از فرار آن‏ها اطلاع یافتم،نشستم یک ساعت گریه کردم!»

چه شد که آن همه تبلیغات،آن همه سر و صداها،آن همه‏ مذاکرات سیاسی و موافقت‏نامه‏ها که انعکاس آن‏ها صفحات و ستون‏های زیادی از مهم‏ترین مطبوعات جهان را فرا گرفته بود، یک باره بر باد رفت؟!آیا همه‏ی آن‏ها دروغ و ساختگی بود و هیچ‏ بنیادی نداشت؟یا این‏که خیانتی انجام گرفت و جمعی از اطرافیان‏ پیشه‏وری او و فرقه‏اش را در برابر گرفتن پولی یا مقامی فروختند؟

همان حوادث روز 21 آذر و پس از آن-یعنی کشتارها،غارت‏ها، اعدام‏ها و مهم‏تر از آن مهاجرت هزاران خانواده‏ی آذربایجانی به‏ آن سوی مرز-نشان می‏دهد که«بیهوده سخن به این درازی‏ نشود!»صدها فدایی که در این روز کشته یا مثله شدند و ده‏ها هزار تن دیگر که در اثر این جریان آواره یا زندانی شدند،شمار زیادی از افسران و روشنفکران دیگری که ترک خانه و کاشانه‏ی خود را در استان‏های دیگر گفته و جان بر کف به فرقه پیوسته بودند،نشانه‏ی‏ آن است که این جریان چندان بی‏بنیاد هم نبوده است.خیانتی هم در کار نبوده،چون همه‏ی رهبران و فعالان فرقه یا کشته و زندانی و محاکمه شده‏اند و یا به شوروی پناه برده‏اند.پس علت این فروپاشی‏ ناگهانی چه بوده است؟

یک نظر این است که سیاست‏های انگلیس و امریکا زمینه‏ی‏ این فروپاشی را فراهم ساخته و عمّال خود را در درون آذربایجان‏ مسلّح کرده و از سوی دیگر دولت ایران را وادار ساخته‏اند که ارتش‏ خود را به آذربایجان بفرستد و بدین‏سان حمله‏ی از درون و بیرون‏ موجب این فروپاشی شده است.طرفداران این نظر حضور کاپیتان‏ گاگارین،افسر امنیتی سفارت امریکا را در تبریز و سفر او را به‏ شهرهای دیگر آذربایجان دلیل مدعای خود ذکر می‏کنند.شکی‏ نیست که دولت‏های انگلیس و امریکا و حتا کشورهای بزرگ دیگر نمی‏توانسته‏اند نسبت به تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان‏ بی‏طرف و خنثی بمانند و حتما آن را مورد توجه قرار می‏داده‏اند.امّا در شرایط آن زمان(1946)که هنوز جنگ سرد میان امریکا و شوروی رسما آغاز نشده بود و امریکا و شوروی در کنفرانس پاریس‏ دوش به دوش هم می‏کوشیدند تا مسایل زمان جنگ را حل و فصل‏ کنند(کنفرانس صلح میان 21 کشور)و وضع زمان صلح را در جهان‏ برقرار سازد و نشانه‏ی آن هم این بود که شوروی نیروهایش را از ایران بیرون کشیده و شکایت ایران هم به شورای امنیّت لوث شده‏ بود،بعید به نظر می‏رسد که دولت امریکا چنین خطری کرده باشد که‏ ممکن بود آتش جنگ جدیدی را در جهان برافروزد.

امّا در مورد انگلستان باید توجه داشت که این دولت نه تنها با خود مختاری آذربایجان مخالف نبود،بلکه هوادار جدی خود مختاری‏ استان‏ها در سراسر ایران بود و این طرح را به صورت نظارت سه جانبه‏ استالین و روزولت پیشنهاد کرده و آن‏ها هم اصولا پذیرفته بودند، ولی در عمل با اشکالاتی مواجه شد و صورت نگرفت.افزون بر این‏ انگلستان و شوروی یک توافق اصولی دیگر هم باهم کرده بودند که مبنای سیاست آن‏ها در ایران در زمان جنگ و تا ده سال پس از آن قرار داشت و آن این بود که متقابلا به منافع نفتی هم احترام‏ گذارند یعنی شوروی از خرابکاری و لطمه زدن به شرکت نفت جنوب جلو گیرد و انگلیس هم به بهره‏برداری شوروی از نفت شمال کمک‏ کند.بنابراین احتمال این‏که آن‏ها مقدمات چنین یورشی را فراهم‏ کرده باشند،بسیار بعید است.در حقیقت مقدمات این فروپاشی همان‏ زمانی فراهم شد که قرارداد قوام-ساچیکف به امضا رسید یعنی‏ قوام السلطنه متعهد شد به بهره‏برداری شوروی از نفت شمال ایران‏ کمک کند و شوروی هم حاضر شد نیروی خود را از ایران بیرون برد. ضمن همین قرارداد شوروی قبول کرد که مسأله خودمختاری‏ آذربایجان یک امر داخلی ایران است و باید میان دولت ایران و خودمختاری خواهان حل و فصل شود.دولت شوروی به امید دست‏یابی به نفت،به این تعهد خود پای‏بند ماند و از همان زمان به‏ پشتیبانی عملی خود به فرقه‏ی دموکرات پایان داد.

مطابق شهادت افسران توده‏ای که در خدمت حکومت خودمختار بوده‏اند نیروهای شوروی هنگام تخلیه ایران تمام توپ‏ها و تجهیزات‏ سنگینی که به فرقه‏ی دموکرات داده بود از آن پس گرفتند و در دست نیروهای فرقه‏ی تفنگ و چند عدد مسلسل،دو یا سه توپ‏ سبک قدیمی باقی مانده بود که هنگام تصرف پادگان تبریز به دست‏ آورده بودند.طبیعی است شوروی‏ها با قطع کمک خود از فرقه، کمک استراتژیکی خود را هم از فرقه بریدند و به رهبران آن توصیه‏ کردند که با حکومت مرکزی به هر صورت کنار بیاید،رفت‏وآمدهای‏ پیشه‏وری و پادگان و غیره به تهران برای همین منظور بود.

امّا قوام السلطنه از آغاز تمام آن‏ها را به بازی گرفته بود و از این‏ فرصت استفاده می‏کرد تا پایگاه‏های مردمی حزب توده و فرقه‏ی‏ دموکرات را سست و ضعیف سازد و دشمنان قسم‏خورده‏ی آن‏ها را در آذربایجان و سراسر ایران قوی و مجهّز کند.در آن زمان قوام‏ نخست‏وزیری بود که هر کار می‏خواست می‏کرد و به هیچ کس‏ پاسخ‏گو نبود.نه مجلسی وجود داشت که از او بازخواست کند و نه‏ شاه چنین قدرتی داشت.غیر از دستگاه حزب دموکرات ایران که‏ خود قوام رهبر آن بود،قوام سازمان اطلاعاتی خصوصی درست کرده‏ بود که عمال آن در سراسر ایران و بویژه آذربایجان اخبار محرمانه‏یی‏ را در اختیارش می‏گذاشتند.شواهدی در دست است که بعضی از سران فرقه با قوام سر و سرّی داشتند.به احتمال قوی در داخل فرقه‏ جاسوسان و خبرچینانی داشت.

افزون بر این در درون دو دستگی‏هایی وجود داشت.افسران‏ فدایی یعنی آذری،افسران توده‏ای را بر نمی‏تافتند و آن‏ها را«فارس‏ افسر لر»می‏نامیدند.مهاجرهای که از باکو آمده بودند با توده‏هایی‏ که از استان‏های دیگر به آذربایجان رفته بودند بد رفتاری می‏کردند. این مهاجرها با مردم دیگر آذربایجان هم چون حاکم و محکوم رفتار می‏نمودند و موجب تنفر از آن‏ها که از آغاز به علّت عرق ملّی و بیزاری مردم از جدایی سری به ایشان نظر خوشی نداشتند،می‏گردید و بر آن سخت می‏افزود.

شاه و دربار هم بی‏کار ننشسته بودند و در میان افسران ارشد و حتا میانی ارتش،آتش کینه را نسبت به اعضای فرقه و حزب توده‏ بر می‏افروختند.شاه هم عاقلانه منتظر فرصت نشسته بود و خود را برای استفاده از امکانات مناسب آماده می‏کرد.طبیعی است که شاه‏ هم هوادارانی در آذربایجان داشت که منتظر فرصت برای گرفتن‏ انتقام و خونریزی بودند.

سرانجام این فرصت فرا رسید.دولت شوروی به قوام فشار می‏آورد که تعهد خود را درباره‏ی تشکیل شرکت مختلط برای‏ بهره‏برداری از نفت شمال انجام دهد.قوام می‏گفت من چنین‏ اختیاری ندارم باید مجلس تشکیل شود و قرارداد را تصویب کند و برای انجام انتخابات بی‏خدشه باید نظم در سراسر ایران من جمله‏ آذربایجان برقرار گردد.شوروی‏ها ناچار با رفتن مأموران انتظامی و دولتی به آذربایجان موافقت کردند.هنگامی که ارتش به سوی‏ آذربایجان حرکت کرد دولت شوروی که نمی‏خواست در آن شرایط جهانی آتش جنگ در پیرامون مرزهایش افروخته شود و ضمنا اطمینان زیادی هم به قدرت نظامی و جنگی فرقه نداشت،به‏ رهبران فرقه توصیه کرد از جنگ و مقاومت خودداری کنند و از در مدارا با دولت و ارتش اعزامی درآیند.پیشه‏وری که نمی‏توانست‏ چنین وضعی را تحمل کند استعفا داد و بیریا به جای او به رهبری‏ فرقه منصوب شد.

فروپاشی فرقه‏ی دموکرات آذربایجان و فرار بدون مقاومت سران فرقه،به دلیل طمع‏ شوروی در گرفتن نفت شمال بود.فرقه‏ی‏ دموکرات آذربایجان را سیاست شوروی آورد و خودش هم آن را برد.

خبر استعفای پیشه‏وری و عزیمت او به خارج همراه با اخبار وحشتناکی از رفتار مخالفان فرقه در زنجان و میانه با فداییان و اعضای فرقه می‏رسید،ترس و هراس را در دل‏های اینان به حد نهایت رساند و عزیمت آنان به سوی مرزهای شوروی آغاز شد.

اینک فرصتی که عمال سر سپرده‏ی قوام و شاه و دشمنان دیگر فرقه‏ای‏ها و بویژه اراذل و اوباش و دزدان و غارتگران منتظر آن‏ بودند فرا رسیده بود و پیش از آن‏که پای سربازان ارتش به تبریز برسد سیل خونی در کوچه‏های آن جاری شد.

اگر علل فروپاشی فرقه‏ی دموکرات آذربایجان را به اختصار بخواهم بگویم،چنین خواهد بود:«سیاست شوروی آن را آورد و همین سیاست هم آن را برد!»فاعتبروا یا اولی الابصار.

کرج-آبان 1383